

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نکته اول: بیان یکی از ثمرات استصحاب احکام شرایع

از ثمراتی که بر این بحث استصحاب احکام شرایع سابقه داریم و در کلمات من این ثمره را ندیدم، اما مناسب دیدم که اینجا این را مطرح کنیم. در بحث ارتداد بعضی ادعا می‌کنند که ما در قرآن کریم برای وجوب قتل مرتد دلیل نداریم، در حالی که به نظر ما این حرف باطلی است برای اینکه این آیهی شریفه که ظاهراً در سوره مبارکه بقره باشد (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)^[1] در جریان قوم حضرت موسی وقتی که حضرت به کوه طور رفته بودند، قوم موسی سامری را پرستش کردند و گوساله پرست شدند. اینجا اول به موسی ایمان آورده بودند و بعد گوساله پرست شدند، یعنی از آن دین خارج شدند. بعد حضرت موسی به ایشان فرمود «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ»، شما در اثر پرستش عجل و گوساله ظلم به خودتان کردید، ظلم بسیار بزرگی کردید، «فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ»، به سوی باری و حق برگردید و توبه کنید. حالا توبه چیست؟ اینجا چه کسانی هستند؟ اینجا کسانی بودند که ارتدوا عن دین موسی، از دین حضرت موسی خارج شدند و برگشتند و گوساله پرست شدند. می‌فرماید «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»، جزای اینها قتل است یعنی در خود دین حضرت موسی جزای مرتد قتل است «فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ» توبه‌اش به چیست؟ «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ». حالا اینها را دو تا بگیریم، بگوئیم هم توبه کنید و هم خودتان را بکشید؛ یا بگوئیم توبه‌ی شما این است که خودتان را بکشید.

روایاتی هم اینجا وارد شده که بعد از اینکه این دستور آمد، آماده شدند که خودشان را مجازات کنند. پدر پسر را می‌کشت پسر پدر را می‌کشت. برادر، برادر را می‌کشت! تا اینکه این حد جاری شود، اینقدر کشتند که دستور آمد که توقف کنید.

اولاً این به خوبی روشن است. بعضی خواستند بگویند «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» یعنی مبارزه‌ی با نفس‌تان کنید. یعنی مخالفت با نفس کنید. در حالیکه این حرفها نیست. اینجا ظهور لغوی معلوم است. ما چرا دست از ظهور لغوی برداریم؟ قتل به معنای کشتن است. «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» یعنی خودتان را بکشید. روایتی هم که در ذیل آیه وارد شده مؤید همین معناست. می‌خواهیم عرض کنیم تردیدی نیست که اولاً ارتداد در قوم حضرت موسی استحقاق قتل آورده است. حالا اگر ما بگوئیم آیه دارد مناط را می‌دهد، آیه می‌گوید اگر ظلم به نفس یا ظلم از طریق اتخاذ عجل شد، این موضوع برای قتل است، هر دینی می‌خواهد باشد. یعنی در هر دینی اگر کسی ظلم به خروج از آن دین کرد، از راه اینکه از آن دین خارج شد، این استحقاق قتل دارد، اگر این را گفتیم که بحثی نیست، اما اگر نتوانیم از آیهی شریفه این را استفاده کنیم «ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ» را بگوئیم نمی‌شود استفاده کرد هر ظلمی در هر قومی، که اگر اتخاذ غیر آن دین را کردند موضوع برای قتل باشد، می‌گوئیم اما این مقدار هست که در قوم حضرت موسی خروج از دین استحقاق قتل می‌آورده است. این برای ما روشن است. الان شک می‌کنیم برای ما هم هست یا نه؟ استصحاب

می‌کنیم.

این مثال را ندیدم کسی مطرح کرده باشد، یکی از امثله‌ی بسیار خوب برای استصحاب احکام شرایع سابقه است، ما اشکالاتی که دیگران وارد کرده بودند را جواب دادیم و مسئله‌ی تغیر موضوع را در استصحاب احکام شرایع سابقه جواب دادیم و می‌توانیم همین حکم را الآن برای شریعت خودمان استصحاب کنیم.

اینکه امام (رضوان الله علیه) در عبارتی که دیروز خواندیم فرمودند قرآن هم اینطور نیست که عین آن قضایا را حکایت کند، ما در استصحاب احکام شرایع سابقه لازم نداریم که عین آن الفاظ و قضایا حکایت شود. بلکه همین مقدار که الآن این آیه خیلی روشن بیان می‌کند که یکی از احکام شریعت حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) همین بوده که ارتداد در آن دین موضوع برای قتل بوده، ما هم همین را برای شریعت خودمان استصحاب می‌کنیم.

نکته دوم

نکته‌ی دومی هم عرض کنم به عنوان تعلیقه‌ی بر فرمایش امام و یک تحقیق جدیدی هم هست و آن این است که آیا در تقسیم قضیه به قضیه‌ی حقیقیه و خارجییه حتماً می‌تواند قضیه‌ی لفظیه باشد یا اینکه ممکن است قضیه اصلاً لفظی هم نباشد و ما بگوئیم این عنوان قضیه‌ی حقیقیه را دارد. ظاهر فرمایش امام (رضوان الله علیه) و ظاهر کلام اصولیین دیگر هم این است که حتماً باید قضیه‌ی لفظیه، لذا می‌گویند قضیه‌ی لفظیه کلیه یا خارجییه است یا حقیقیه است یا ذهنیه است، اما به نظر می‌رسد آنچه ما در علم اصول با آن کار داریم ملاک این قضیه‌ی حقیقیه است. ملاک قضیه‌ی حقیقیه یعنی یک حکمی به نحو قضیه‌ی حقیقیه تشریع شده باشد. یک حکمی برای مکلفین خاص تشریع نشده باشد. حالا در همان زمان حضرت موسی (علیه السلام) اگر فرض کنید مجدداً یک عده‌ای گرفتار گوساله‌پرستی می‌شدند باز دو مرتبه این «[فَاَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ](#)» شاملشان می‌شد، نمی‌شد بگوئیم در آن زمان این «[فَاَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ](#)» مال همان افرادی است که در آن زمانی که حضرت رفت کوه طور و برگشت اینها گوساله‌پرست شدند فقط مخصوص همان‌هاست. مسلم در زمان حضرت موسی گروه دیگری یا اشخاص دیگری اگر می‌آمدند گوساله‌پرست می‌شدند یا از دین حضرت موسی خارج می‌شدند همین حکم را داشته است.

من این را عرض می‌کنم که ما نباید خودمان را در علم اصول محدود به قضایای لفظیه کنیم و بگوئیم حتماً باید یک قضیه‌ی لفظیه‌ای باشد که ما صدر و ذیلش را ببینیم که آیا قرینه‌ای بر خارجییه بودن در آن نباشد یا بگوئیم این قضیه حقیقیه است! بلکه همین مقدار که بدانیم، از راه اجماع، از راه یک امر متواتری که یک چنین حکمی در شریعت حضرت موسی بوده، این را هم حمل بر قضیه‌ی حقیقیه می‌کنیم. در همین جا ولو خدای تبارک و تعالی عین الفاظ را فرموده، «[قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فَتَوَبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ](#)» اینکه امام فرمودند قرآن کریم «[لَمْ يَحْكِ الْعَنَّاوِينَ الْمَأْخُذَةَ فِي مَوْضِعَاتِ الْأَحْكَامِ الْكَلِيَّةِ](#)»، اولاً در همین آیه که قرآن حکایت کرده، ثانیاً هم بگوئیم نه، عین الفاظش را هم نیاورده باشد، لزومی ندارد در قضیه‌ی حقیقیه عین الفاظ را بدانیم، آنچه مهم است ملاک در قضیه‌ی حقیقیه است که به نظر من خودش یک باب جدیدی را در قضایای حقیقیه باز می‌کند.

ما امسال بحث قضایای حقیقیه و خارجییه را مفصل گفتیم این راهم اضافه کنید که لزومی ندارد که ما این قضیه حقیقیه و خارجییه را منحصر به قضیه‌ی لفظیه کنیم.

تا اینجا دو نکته مهم عرض کردیم.

نکته سوم

نکته سوم اینکه یک بحثی وجود دارد که فردا ان شاء الله بیان می‌کنیم و آن اینکه اگر شریعت ما ناسخ شرایع گذشته باشد ما یقین به ارتفاع احکام شرایع سابقه داریم و با وجود یقین به ارتفاع دیگر مجالی برای استصحاب نیست. استصحاب در صورتی است که ما شک داشته باشیم در اینکه آیا این احکام باقی است یا باقی نیست، وقتی می‌گوئیم شریعت ما ناسخ است، اینجا یقین داریم که همه‌ی احکام شریعت سابقه کنار می‌رود. حالا اینجا جوابی مرحوم آخوند دادند که فردا عرض می‌کنم.

یک نکته‌ای از قدیم در ذهنم بوده و آن این است که اینکه ما بگوئیم اسلام ناسخاً للشرایع السابقة، این از کجا آمده است؟ آیا روایت داریم، آیه داریم؟ این فقط در کلمات و السنه‌ی فقها و علما جاری است، وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم اتفاقاً قرآن عکس این را می‌گوید. یعنی بحث نسخ اصلاً مطرح نیست بگوئیم نسخ شد، بحث بحث تکمیل و تصدیق است یعنی دین اسلام به عنوان مصدق دین قبل است و مکمل اوست. در اینکه خود نبوتش عمدش تمام شده تردیدی نیست یجب علی الناس که علاوه بر اینکه اعتقاد به انبیاء گذشته دارند به نبی اکرم(ص) هم اعتقاد پیدا کنند که در این بحثی نیست. در اینکه نبی جدید و نبوت جدید می‌آید بحثی نیست و اینکه شریعت جدید هم می‌آید بحثی نیست ولی اینکه بگوئیم این شریعت ناسخ است از کجا در کلمات آمده؟ من آیات قرآن را احصاء می‌کردم، آیات متعددی داریم بر اینکه کتاب ما مصدق کتابهای قبل است. رسول ما مصدق رسول قبل است. حالا روی این یک پیش مطالعه‌ای بفرمایید. چند آیه را نوشتیم: بقره / 41، 89، 101، آل عمران / 3 و 81 و 50، انعام / 92، مائده / 46، احقاف / 12. این آیاتی که می‌فرماید «وَأْمِنُوا بِمَا أُنْزِلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ»، یک تأملی در اینها بفرمائید و روی این عنوان که اسلام ناسخ شرایع گذشته است این تعبیر از کجا در فقه و کتب ما آمده و در السنه‌ی علمای ما آمده که فردا دنبال کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين